

فصل

مفاهیم و اصطلاحات فرهنگی



❖ اهداف آموزشی

❖ آشنایی با برخی مفاهیم و اصطلاحات فرهنگی:

- تأخر فرهنگی
- قوم مداری
- نسبی گرایی فرهنگی
- اشاعه فرهنگی، انواع و علل آن
- خرده فرهنگ
- عنصر، ترکیب و حوزه فرهنگی
- دگرگونی یا تغییرات فرهنگی، شرایط و دلایل

□ فرهنگ

اگر برخی رفتارهای انسان را با حیوانات مقایسه کنیم، خواهیم دید علی‌رغم برخی تفاوت‌های شکلی، ماهیت این دو گونه رفتار یکی است. به عنوان نمونه: انسان و حیوان هر دو به هنگام گرسنگی به دنبال غذا و رفع گرسنگی می‌روند و خود را سیر می‌کنند. اما در عین حال، علی‌رغم جابجایی فیزیکی و سیر شدن که در انسان و حیوان به طور یکسان واقع می‌شود، ممکن است رفتار انسان بار ارزشی مثبت یا منفی بیابد. مثلاً اگر انسانی غذای دیگری را بدزدد و خود را با آن سیر کند، عمل وی دزدی، غصب و تجاوز به حقوق دیگران تلقی می‌شود که همگی بار ارزشی منفی دارد.

فرهنگ راهکارهای شایع موجه در یک جامعه است برای رفع هرگونه نیاز واقعی یا غیر واقعی. به عبارت ساده‌تر فرهنگ آن چیزی است که مردم با آن زندگی می‌کنند. فرهنگ از آن مردم است. فرهنگ، راه مشترک زندگی، اندیشه و کنش انسان در یک جامعه است.

در ادب فارسی، فرهنگ به معنای مختلفی چون دانش، علم، معرفت، ادب، تربیت، هنری آموختن و به کار بستن، آموزش و پرورش، آداب، بینش و ایدئولوژی مذهبی آمده است. در زبان عربی هم «ثقافه» به معنی ادب، عقل، دانش، بزرگی، حکمت و هنر است. بنابراین در زبان‌های مختلف علی‌رغم ریشه‌های مختلف، نوعی اشتراک معنایی بین تمام آنها وجود دارد و در تمامی آنها عناصری چون رشد و کمال، هنر و فضیلت نهفته است.

این واژه نخستین بار در قرن یازدهم میلادی در اروپا ابداع و به دو معنا به کار برده شد. نخست به عنوان مراسم دینی و دوم به تعبیر کشت و زرع بر روی زمین. بنابراین جنبه استعاری داشت. (ذهن نافرهیخته و زمخت مانند زمینی سنگلاخ بود که بارور نشده باشد.) در حال حاضر نیز این مفهوم از فرهنگ در زبان‌های اروپایی کاربرد دارد. اما عصر روشنگری بود که بار معنایی لازم را به این واژه داد.



هنگامی که مفهوم «فرهنگ» برای نخستین بار در سده‌های هیجدهم و نوزدهم میلادی در اروپا به کار گرفته شد، بر فرایند کشت و زرع یا ترویج در کشاورزی و باغبانی دلالت داشت. در آغاز سده‌ی نوزدهم میلادی این مفهوم بر بهبود یا پالایش و تهذیب نفس در افراد (به‌ویژه حین آموزش) استوار بود و سپس بر تأمین آرزوهای ملی یا ایده‌آل‌ها دلالت داشت. در نیمه سده نوزدهم میلادی برخی از دانشمندان واژه فرهنگ را برای ارجاع به ظرفیت جهان‌شمول بشری اطلاق کردند. از این رو کتاب‌ها، نقاشی‌ها، بناها و نیز دانش هماهنگ کردن خود با محیط و همچنین آداب و فضیلت‌های اخلاقی و دستورهای شایست و ناشایست، همگی جزئی از فرهنگ به شمار می‌رود. در سده بیستم میلادی «فرهنگ» به عنوان یک مفهوم محوری و کلیدی در انسان‌شناسی به کار رفت که همه پدیده‌های انسانی را دربر می‌گرفت و صرفاً نتیجه امور ژنتیکی به حساب نمی‌آمد.

□ واژه‌ی فرهنگ

واژه‌ی «فرهنگ» در فارسی، معادل کلمه‌ی «ثقافه» در عربی و Culture در انگلیسی است. واژه فرهنگ واژه‌ای است که کمتر در کتاب‌های علوم انسانی در مورد آن توافق وجود دارد. مطالعه کتاب‌ها و نوشته‌های موجود در زمینه‌ی علوم اجتماعی، این نکته را کاملاً آشکار می‌سازد که این واژه، برداشت‌ها و تعاریف متنوع، متعدد و احياناً متضادی را بر می‌تابد.

□ معنای لغوی فرهنگ

این کلمه در اصل به معنای «کشت و کار» و «پرورش جسمی» بوده است که در برخی اصطلاحات و ترکیبات نیز هنوز در این معنا به کار می‌رود؛ فی‌المثل agri culture به معنای کشاورزی یا پرورش نباتات و bee culture به معنای پرورش زنبور و Pearl culture به معنای کشت صدف می‌باشد. اندک اندک و با استعمال آن از سوی جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان و به طور کلی دانشمندان علوم اجتماعی در معانی جدید، تحول معنایی در این واژه رخ داده است. در زبان فارسی نیز فرهنگ گرچه کلمه‌ای مرکب از فر به معنای (نور، بزرگی و شرکت) و هنگ به معنای (سنگینی وقار، قصد و اراده، آهنگ کاری و چیزی را کردن، قوم و قبیله، فوج سپاه) می‌باشد، اما به شکل مرکب آن در معانی دیگری همچون دانش و فرزاندگی، خرد و عقل سلیم، تدبیر و سنجیدگی، کتاب لغت، حرفه و فن و هنر، تیزهوشی و ادب و اخلاق و آموزش و پرورش آمده است.



□ مفهوم فرهنگ

این واژه، پس از سال ۱۷۵۰ میلادی و برای نخستین بار توسط برخی دانشمندان آلمانی، وارد علوم انسانی شد. درباره فرهنگ، بیش از صد تعریف که - هر یک از دیدگاهی خاص به این پدیده نظر دارد - ارائه شده است. اندیشمندانی فرهنگ را روش زندگی گروهی از مردم دانسته‌اند، که از یک نسل به نسل دیگر از طریق آموختن منتقل می‌شود.^۱ این تعریف به گونه‌ای کلی و اجمالی، حدود و مفهوم فرهنگ را بیان می‌کند.

جامعه‌شناسان برای واژه‌ی «فرهنگ» حدود پانصد معنا ذکر کرده‌اند؛ در برخی تعاریف، فرهنگ دربرگیرنده‌ی اعتقادات، ارزش‌ها و اخلاق و رفتارهای متأثر از این سه و همچنین آداب و رسوم و عرف یک جامعه معین تعریف می‌شود. در گونه‌ای دیگر از تعاریف، آداب و رسوم شالوده اصلی فرهنگ تلقی می‌شود و صرفاً ظواهر رفتارها، بدون در نظر گرفتن پایه‌های اعتقادی آن، به عنوان فرهنگ یک جامعه معرفی می‌گردد و بالاخره در پاره‌ای دیگر از تعاریف، فرهنگ به عنوان «عاملی که به زندگی انسان معنا و جهت می‌دهد» شناخته می‌شود. اما چنانچه بخواهیم به ارائه دقیق این تعریف با ذکر جزئیات بپردازیم، می‌توان گفت که فرهنگ، روش زندگی گروهی از مردم می‌باشد که در برگیرنده الگوهای رایج تفکر و رفتار شامل: ارزش‌ها، اعتقادات، قواعد رفتار، نظام سیاسی، فعالیت اقتصادی و مانند آن است، که از نسلی به نسل دیگر از طریق آموختن - و نه از راه توارث زیستی - انتقال می‌یابد.^۲

در عین اشتراکات در تعاریف؛ در مصادیق فرهنگ و به تعبیر بهتر در عناصر آن، اختلاف نظر زیادی وجود دارد. برخی فرهنگ را مجموعه‌ای از امور مادی و غیر مادی می‌دانند؛ به گونه‌ای که حتی اموری مانند تمدن و صنعت، بناها و نیز میراث فرهنگی را نیز جزء آن می‌شمارند؛ اما برخی دیگر فرهنگ را منحصر در امور غیر مادی می‌دانند. با این وجود و با اذعان به اشکال‌ها و ایرادهایی که ممکن است وجود داشته باشد، تعریف زیر را برای فرهنگ ارائه می‌کنیم:

فرهنگ، مجموعه‌ای از هنجارها، قوانین و عادات، آداب و رسوم، عقاید و باورها و ارزش‌ها و الگوهای ارتباطی و نیز امور مادی ارزشمند و معقول یک جامعه است که افکار، احساسات و رفتار اعضای آن اجتماع را شکل می‌دهد و یا به نوعی تحت تأثیر قرار می‌دهد.

1. Weaver, 1996b: 1

2. Kuper, 1958 :178

شاید جامع‌ترین تعریف از فرهنگ، ویژه تایلور باشد. در واقع اولین تعریف رسمی از این واژه، توسط ادوارد برنت تایلور صورت گرفت. وی به سال ۱۸۷۱م در کتاب خود با نام «فرهنگ ابتدایی»، فرهنگ را این گونه تعریف کرد:^۱

«فرهنگ، مجموعه پیچیده‌ای است که شامل: معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، فنون، اخلاق، قوانین، سنن و بالاخره تمام عادات و رفتار و ضوابطی است که فرد به عنوان عضو، از جامعه خود فرا می‌گیرد و در برابر آن جامعه وظایف و تعهداتی را بر عهده دارد».

ویژگی مشترک این تعریف‌ها، انتقال و فراگیری فرهنگ از نسلی به نسل دیگر است، که فرد آن را به عنوان عضوی از اجتماع می‌آموزد و فرا می‌گیرد. بدین ترتیب، فرهنگ محصول حیات جمعی و زندگی اجتماعی است، که بر اساس آن جامعه انسانی پایه‌ریزی می‌شود و شکل می‌گیرد و در طول زمان و نسل‌ها دستخوش تغییراتی نیز می‌گردد.

□ ویژگی فرهنگ

هرسکویتس چند ویژگی به ظاهر متناقض نیز برای فرهنگ قائل است که ذکر آنها در تبیین مفهوم فرهنگ می‌تواند به ما کمک نماید. به عقیده وی:

۱. فرهنگ «عام» ولی «خاص» است. به عنوان دستاورد معرفتی و فنی انسان و همه جوامع انسانی «عام» است؛ یعنی در همه جوامع انسانی (کوچک یا بزرگ، ساده یا پیچیده) این میراث مشترک و عمومی دیده می‌شود، اما با وجود «عام» بودن فرهنگ، ملاحظه می‌شود هر گروه اجتماعی دارای ضوابط خویشاوندی، شیوه اقتصادی، مقررات، مناسک اقتصادی، زبان، ادبیات و هنر مختص به خود می‌باشد و هیچ کدام از زمینه‌ها و پدیده‌های فرهنگی میان دو جامعه، دو قوم یا دو گروه اجتماعی کاملاً شبیه به یکدیگر نمی‌باشند؛ به عبارت دیگر، فرهنگ هر جامعه، خاص همان جامعه است.

۲. فرهنگ «متغیر» ولی «ثابت» است. تمام پدیده‌های اجتماعی و غیر اجتماعی، بنابر مقتضیات زمان و مکان و مطابق نیازها، اختراعات، تجربیات و مهاجرت‌ها و... دستخوش تغییر و تحول می‌شوند، اما این تغییر و تطور در زمینه‌های فرهنگی به اندازه‌ای کند و آرام صورت می‌گیرد که در مشاهدات و ملاحظات روزمره محسوس نیست و تقریباً ثابت به نظر می‌رسد. حال اگر هر کدام از زمینه‌های فرهنگی مانند لباس، خوراک، زبان و آداب و رسوم که در برش زمانی کوتاه مدت، ثابت به نظر می‌رسند؛ در یک برهه سی ساله مورد مقایسه قرار دهیم، این تغییر به وضوح مشهود می‌شود.



۳. پذیرش فرهنگ «اجباری» ولی «اختیاری» است. فرهنگ تمام حیات اجتماعی ما را در بر می‌گیرد اما به ندرت خود را آشکارا بر افکار و اعمال ما تحمیل می‌کند. به عبارت دیگر؛ انسان از بدو تولد، غذا خوردن، شستن، حرف زدن، لباس پوشیدن و بالاخره شناخت ارزش‌ها را ناخودآگاه در خانواده فرا می‌گیرد، اما بنابر خصوصیات جسمانی، فکری، روانی، علمی و اجتماعی که دارد و یا به دست می‌آورد، در چارچوب آنچه از جامعه می‌آموزد، باقی نمی‌ماند و مختار است یا فراتر نهد.^۱

۴. فرهنگ انتقال پذیر است. یعنی فرهنگ فرایندی است که از طریق آموزش از نسلی به نسل بعدی انتقال می‌یابد، ادامه پیدا می‌کند و دگرگون می‌شود. فرهنگ با انتقال تجربه‌ها، الگوها و قالب‌های رفتاری را در ذهن افراد جامعه، حک می‌کند و زمانی این قالب‌ها حک شد، آثار تجربه‌ها، عمیق و مداوم و مستمر می‌شوند. فرایند حک کردن، از طریق جامعه‌پذیری، فرهنگ‌پذیری و یادگیری انجام می‌شود.

۵. آموختنی است. فرهنگ را می‌توان به عنوان مجموعه ویژگی‌های رفتاری و اکتسابی افراد یک جامعه تعریف کرد. واژه تعیین‌کننده در این تعریف، همان واژه اکتسابی است که فرهنگ را از رفتاری که نتیجه وراثت زیست‌شناختی است، متمایز می‌سازد.

۶. همگانی است؛ بدین معنی که فرهنگ دستاورد فردی نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از افراد در پیدایی آن شریک و سهیم‌اند.

۷. وسیله‌ای برای کنترل و نظم اجتماعی است. از آنجا که افراد، شیوه‌های رفتاری و الگوهای فرهنگی جامعه را چه به صورت سطحی (جامعه‌پذیری) و چه به صورت عمقی (فرهنگ‌پذیری) یاد می‌گیرند، فرهنگ وسیله‌ای است که رفتار و تمایلات و کردار آنان را یکنواخت می‌کند و از طریق مجازات‌هایی که اعمال می‌نماید، باعث کنترل و ایجاد نظم در جامعه می‌شود.

□ عناصر فرهنگ

استخراج عناصر فرهنگ و توضیح هر یک از آنها، گذشته از آنکه ما را هر چه بیشتر به مفهوم فرهنگ نزدیک می‌سازد، در تبیین ویژگی‌ها و کارکردهای آن نیز مؤثر است. علاوه بر این، دارای کاربرد علمی نیز می‌باشد. چه، گذشته از آنکه در نوع تعامل، ما را با جامعه‌ای که در آن زندگی

می‌کنیم، مؤثر واقع می‌شود؛ در برنامه‌ریزی برای حفظ، تثبیت و ترویج فرهنگ نیز مدیران فرهنگی را مدد می‌رساند. مهمترین عناصر فرهنگ عبارتند از:

□ هنجارها

هنجار^۱ در لغت به معنای معیار، الگو، رفتار مرسوم، قاعده، مأخذ، مقیاس، حد وسط و معدل ترجمه شده است و در زبان لاتین به معنای «گونیا» می‌باشد.^۲ معادل اروپایی کلمه هنجار، نُرْم هست که دارای کاربردهای مختلفی می‌باشد:

یک: نمونه‌ی عینی یا دستور انشایی آنچه باید باشد؛ معادل کلمات: شرع، قانون، ایده‌آل، الگو، اصل و قاعده؛

دو: حالت عادی و معمول منطبق بر اکثریت موارد؛ حالت معمول منطبق بر میانگین عمومی موارد که غالباً بسان قاعده تلقی می‌شود؛ استاندارد یا الگو، خصوصاً در زمینه‌ی رفتار اجتماعی که ویژگی یک گروه است.^۳

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان دریافت که هنجارها نه تنها تعیین‌کننده‌ی نوع رفتارهایی هستند که در شرایط خاصی باید انجام شود یا نباید انجام شود، بلکه بر اساس هنجارها می‌توان رفتارهای افراد را در موقعیت‌ها و شرایط زمانی و مکانی پیش‌بینی کرد.^۴ البته هنجارها چون بر مبنای مقبولیت گروهی و اجتماعی شکل می‌گیرند، از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر و از گروهی به گروهی دیگر می‌توانند متفاوت باشد. مثلاً می‌توان نوع هنجارهای پیش از انقلاب و پس از انقلاب و نیز سال‌های آغازین انقلاب، دوران جنگ و دفاع مقدس و زمان‌های اخیر را در خصوص رفتارهای مردان و زنان در پوشش و گویش، مثال زد. قبل از انقلاب کروات، برای مردان و هیپی‌گری و صورت‌های تراشیده مد بود و پس از انقلاب، نفرت از کراوات، محاسن داشتن و رعایت آداب اسلامی و به قول معروف حزب‌اللهی بودن. البته همچنان که گفته شد، درجه‌ی الزام و پذیرشی که در مورد هنجارها وجود دارد، یکسان نیست و در یک تقسیم می‌توان هنجارها را به هنجاری‌های الزامی (مثلاً رعایت جان و مال دیگران) و هنجارهای مرجح (مثلاً پرهیز از خلف وعده و عدم رعایت نوبت و...) و هنجارهای مجاز (مانند نحوه معاشرت با اعضای خانواده) تقسیم کرد.^۵

1. Norm

۲. جولیونس و کولب، ۱۳۷۶

۳. ر.ک. به لغتنامه انگلیسی آکسفورد، ذیل واژه Norm

۴. افروغ، ۱۳۷۹: ۲۴-۲۶

۵. صدیق سروسرانی، جزوه‌ی درسی: ۱۳۷۰



در یک تقسیم دیگر هنجارها شامل شیوه‌های قومی یا عادات روزانه^۱، آداب و رسوم اخلاقی^۲ و تابوها^۳ می‌باشد که در این میان تابوها از الزام بیشتری برخوردارند و قدرشان به حدی است که حتی نیازی به ذکر آنها در متون قانونی نیست؛ مثلاً بد بودن آدم‌خواری و نیز حرمت ازدواج با محارم، یک تابو است. نکته مهم در مورد هنجارها این است که اگر هنجارها با پشتوانه‌ی فرهنگی لازم همراه نباشد، کم کم هنجاریت خود را از دست می‌دهند. این پشتوانه فرهنگی همان برنامه‌ها و شیوه‌هایی است که از طریق مدیریت فرهنگی حاصل می‌گردد.

□ ارزش‌ها^۴

ارزش‌ها حکایت از مطلوبیت و مفید بودن پاره‌ای از امور در زندگی انسان دارند. «ارزش، عبارت است از بار معنایی خاصی که انسان به برخی اعمال، پاره‌ای حالت‌ها و بعضی پدیده‌ها نسبت می‌دهد و برای آن در زندگی خود جایگاه و اهمیت ویژه‌ای قایل است».^۵ مثلاً خوب بودن آزادی، برابری، انصاف، کرامت انسان و تأمین اجتماعی، به معنای ارزشمندی این گونه امور است. با وجود این، همه‌ی ارزش‌ها در یک درجه و مرتبه نیستند و می‌توان از ارزش‌های واقعی و ثابت و ارزش‌های قراردادی و متغیر سخن گفت؛ بدین معنا که پاره‌ای از ارزش‌ها برای همه جوامع و در همه زمان‌ها و مکان‌ها یکسان است؛ مثلاً ارزشمندی کرامت انسانی، عدالت، انصاف و نظم و صلح، خاص یک جامعه نیست و همه‌ی انسان‌ها تاکنون این گونه امور را نیکو دانسته و خواهند دانست؛ گرچه در مصادیق این گونه ارزش‌ها اختلاف نظر وجود دارد. در نقطه‌ی مقابل دموکراسی (از نوع غربی آن)، دین‌مداری و رهبریت ارثی، از جمله مثل‌های ارزش‌های متغیر است. به هر حال، هر دو دسته‌ی ارزش‌ها، مبتنی بر یک سلسله عقاید و باورها هستند که سومین عنصر تشکیل دهنده‌ی فرهنگ هستند و شدیداً رفتارهای انسانی را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

□ عقاید و باورها^۶

عقاید و باورها، توافق‌هایی است در مورد اینکه چه چیزی در جهان حقیقی، اصل و درست^۷ است و واقعیت دارد.^۸ مثلاً اعتقاد به خدای واحد، از جمله عقاید مشترک بین جوامعی است که دین

1. Folkways
2. Mores
3. Taboos
4. Values

۵. اسدی، ۱۳۸۰: ۳۰

6. Beliefs
7. True

۸. جمشیدی، ۱۳۶۸: ۳۹۱



توحیدی دارند. البته ممکن است عقیده‌ای فی‌الواقع نادرست و ناصواب باشد؛ مثلاً عقیده به نحس بودن سیزده که در میان قشر عظیمی از مردم ما رواج دارد، امری است که هیچ گونه دلیلی بر آن وجود ندارد، اما به هر حال امری پذیرفته شده است. در واقع هر فرهنگی لزوماً مشتمل بر عقاید درست و واقعی نیست و از این رو از جمله فعالیت‌های اساسی مدیریت فرهنگی در یک جامعه، تثبیت و نهادینه کردن و ترویج عقاید صحیح و تلاش در جهت اقناع مردم برای دست کشیدن از عقاید ناصواب و باورهای غلط است. از سوی دیگر زیربنای حیات و عملکرد نظام‌های اقتصادی، سیاسی و ... یک جامعه مبتنی بر این گونه عقاید و باورهاست. شاید سر اینکه پیامبران علیهم السلام همه از یک نقطه تحول معرفتی کار خویش را آغاز می‌کرده‌اند، همین باشد؛ چه این گونه عقاید که در واقع تفسیری از جهان، انسان و در یک کلمه کل هستی (جهان‌بینی) است، مشخص کننده‌ی نوع نگرش‌ها، احساسات و رفتارهای ما نسبت به پدیده‌های این جهان نیز می‌باشد.

□ نمادها^۱

نمادها یک سلسله امور قراردادی‌اند که معرف معنایی خاص می‌باشند. این امور می‌توانند یک شیء (مثلاً پرچم)، ژست و عمل (مثلاً دو انگشت را به شکل V قرار دادن به نشانه پیروزی)، رنگ (مثلاً لباس سیاه به هنگام عزاداری)، شکل (مثلاً آرم جمهوری اسلامی) و یا آمیزه‌ای از دو یا چند علامت باشند. همچنین حروف و صداها و کلمات نیز از جمله‌ی سمبل‌ها هستند. شاید مهمترین سمبل را بتوان «زبان» نامید که دنیای ارتباطات انسانی را تسهیل می‌کند. صدای ناقوس کلیسا برای مسیحیان یک سمبل است؛ همچنان که صوت دلنشین اذان برای مسلمانان، سمبل سر رسیدن وقت ارتباط با خداوند و حضور در صفوف به هم فشرده‌ی نماز جماعت است.

□ صنایع فرهنگی و هنری^۲

آنچه تاکنون بیان شد بیشتر جنبه غیر مادی فرهنگ بود، اما بخش دیگر فرهنگ، جنبه‌ی مادی آن است که همان تولیدات فیزیکی و دستاوردهای صنعتی یک جامعه است؛ مانند فرش‌ها، پارچه‌ها، ظروف (گلی یا چینی یا استیل یا...)، ساختمان‌های بلند و مرتفع (نحوه‌ی ساختمان سازی)، روشن است که میان این دو بخش مادی و غیر مادی فرهنگ ارتباط وجود دارد؛ زیرا جدا از آنکه گاه تفکیک این دو بعد تا حدّی دشوار می‌نماید، معمولاً جنبه‌های غیر مادی فرهنگ به شکلی در نحوه، نوع، کمیت و کیفیت بعد مادی آن، خود را نشان می‌دهد.

1. Symbols

2. Artifacts